



درس فایز فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۲۱ فروردین ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت دوم: مقصود از سهام برخی عناوین - مقام دوم: سهم اصناف ثلاثه - اشکال بر مشهور

مصادف با: ۲۳ رجب ۱۴۳۹

جلسه: ۸۷

سال هشتم (سال پنجم خمس)

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد مهم ترین دلیل مشهور بر اختصاص اصناف سه گانه [مساکین و ایتام و ابناء السبیل] به بنی هاشم و سادات، روایاتی است که در این باره وجود دارد. این روایات را در جلسه قبل متعرض شدیم. از نظر دلالت مشکلی در این روایات نیست؛ این روایات همگی به وضوح دلالت بر تقسیم نیمی از خمس بین فقرا و ایتام و مساکین و ابناء السبیل از سادات می کند. از نظر سند نیز عرض شد طبق برخی مبانی، مشکلی در اعتبار این روایات از حیث سند نیست و طبق مبنای مشهور هم این روایات هر چند گرفتار ضعف سندی باشند، اما این ضعف به وسیله شهرت و اجماع منقول و تسالمی که در این مسأله وجود دارد، قابل جبران است. حتی ممکن است ادعا شود که در بین این روایات به خاطر کثرتی که دارند، یقین داریم یک روایت حتماً از معصوم صادر شده است. به هر حال به یکی از این سه طریق می توان مشکل سندی این روایات را حل کرد.

اما در مقابل این فتوا و این دلیل، چندین اشکال مطرح است که این اشکالات باید یک به یک مورد رسیدگی قرار گیرد. پنج اشکال در این جا قابل ذکر است.

بررسی دلیل مشهور

اشکال اول

آیه خمس ظهور اولیه در عمومیت دارد؛ چون وقتی بحث از ایتام و مساکین و ابن السبیل می کند، هیچ قید و خصوصیتی در کنار آن ها ذکر نشده است. لذا ظهور در عمومیت نسبت به همه اصناف ثلاثه دارد. شما اگر بخواهید این روایات را قرینه ای به عنوان تخصیص و تقیید این لفظ عام و مطلق قرار دهید و ظاهر آن را به خصوص سادات برگردانید، با مورد آیه سازگار نیست. چون این آیه در غزوه بدر [در سال دوم هجرت] نازل شده است. در آن زمان هنوز بنی هاشم به حدی نبودند که ایتام و مساکین و ابن السبیل در بین آنها باشد و نیازمند توزیع این مال و نیمی از خمس باشند. غنائمی که در آن جنگ اخذ شد، اگر می خواست بر طبق این تفسیر تقسیم شود، می بایست به خصوص آن سه صنف، آن هم از بنی هاشم داده شود. در حالی که آن زمان اساساً این مقدار یتیم و ابن السبیل و مسکین از سادات و بنی هاشم وجود نداشت. ولی در مقابل، کثیری از این اصناف ثلاثه از بنی هاشم نبودند؛ مخصوصاً از مهاجرین، «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ». با توجه به این مسأله، چگونه این آیه می تواند دلالت بر اختصاص این عناوین به سادات و بنی هاشم کند؟

به عبارت دیگر وقتی می‌خواهیم یک آیه‌ای را تفسیر کنیم و توضیح دهیم، باید به‌گونه‌ای تفسیر شود و توضیح داده شود که مورد خودش را در بر گیرد. نمی‌توانیم آیه را طوری معنا کنیم که شامل مورد خودش نشود. بحث‌هایی که در تعمیم آیات به غیر مورد آیه و خارج از شأن نزول آیه صورت می‌گیرد، همگی نتیجه‌اش این است که ما آیه را به مورد خودش اختصاص ندهیم. این را عمومیت دهیم و سایر موارد را هم مشمول حکم آیه کنیم. اما اینکه آیه را طوری معنا کنیم که شامل مورد خودش نشود، پذیرفتنی نیست. و این‌جا با این تفسیری که مشهور از این آیه می‌کنند که به استناد قرائن خاصه، ادعای انصراف ظهور آیه از عمومیت اصناف ثلاثه می‌کنند، این سبب می‌شود که آیه شامل مورد خودش نشود. بالاخره لفظ، عام است و همه مساکین و ایتام و ابناء السبیل را در بر می‌گیرد. ما هر معنایی می‌خواهیم کنیم، این آیه یک موردی دارد؛ این معنا باید به‌گونه‌ای باشد که مورد خود آیه را در بر گیرد. مورد آیه، غنیمتی بوده که در جنگ بدر بین مسلمانان تقسیم می‌شده و قطعاً در آن زمان، مساکین و ایتام و ابن السبیل از بنی هاشم و سادات اینقدر نبودند که بخواهد به آن‌ها داده شود و آیه برای این نازل شده باشد که این غنیمت و خمس آن، به این افراد خاص داده شود.

پس اشکال اول این است که آیه خمس نمی‌تواند به واسطه این روایات و قرائنی که ذکر شد، از ظاهر اولی خود منصرف شود به خصوص بنی هاشم.

چیزی که این اشکال را تقویت می‌کند، روایتی از امام صادق (ع) است که در مورد تقسیم غنائم بدر فرموده‌اند: رسول خدا غنیمتی را که بدست آورد، به پنج سهم تقسیم کرد؛ «فَقَبْضَ سَهْمِ اللَّهِ لِنَفْسِهِ»، سهم خدا را برای خودش گرفت که به واسطه آن سهم، ذکر خداوند احیا شود و بعد به ارث برسد. «و سَهْمًا لِقَرَابَتِهِ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، یک سهم برای خویشاوندانش از عبدالمطلب برداشت. «فَأَنْفَذَ سَهْمًا لِأَيْتَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَهْمًا لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمًا لِابْنِ السَّبِيلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي غَيْرِ تِجَارَةٍ»^۱، و یک سهمی را برای ایتام مسلمین، یک سهمی را برای مساکین و سهمی را هم برای ابن السبیل از مسلمین برداشت. طبق این روایت، اساساً کاری که پیامبر در جنگ بدر کرد، این بود که خمس غنیمت را به پنج قسمت تقسیم کرد و سه قسمت از آن را به این سه صنف داد، آن هم من المسلمین و نه من قرابته. یک سهم را برای قرابت برداشت اما در رابطه با آن سه صنف، این را به همه داد.

البته مسأله روایات معارض را مستقلاً به عنوان یک اشکال مطرح خواهیم کرد؛ چون روایاتی داریم که دال بر تقسیم خمس بین این اصناف است، در حالی که اصناف به نحو مطلق و عام آورده شده‌اند. بالاخره آن روایات با روایاتی که خواندیم به نوعی معارض هستند. یکی از آن روایات، همین روایت امام صادق است.

اشکال دوم

آیه فیء از نظر الفاظ و خصوصیتی که در این آیه آمده و ذکر مصارف، مثل آیه خمس است؛ لذا این مشابهت و مماثلت وجود دارد. حتی ملاحظه فرمودید که یکی از ادله قائلین به عمومیت، آیه فیء بود. مخصوصاً با تعلیلی که در آن آیه ذکر شده بود «لِکِی لَا دَوْلَةٌ بَیْنَ الْاَغْنِیَاءِ» و آیه‌ای که بعد از آیه فیء آمده: «الَّذِینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ اَمْوَالِهِمْ». به هر حال آیه فیء مشتمل بر جهاتی است که آن را مماثل با آیه خمس قرار داده است. فیء هم از انفال محسوب می‌شود و مختص

^۱ . مستدرک الوسائل، ج ۱، باب ۵ از ابواب انفال.

به امام است. امام هم می‌تواند فیء را هم در بنی هاشم و هم در غیر بنی هاشم صرف کند. اینطور نیست که یک طایفه خاصی از ایتم و مساکین و ابناء السبیل مدّ نظر باشد. آیه فیء این اصناف را آورده، در عین حال می‌دانیم که فیء مختص به امام معصوم است و اختیار آن به دست امام است؛ «بصرفه فی ما یشاء و فی من یشاء». اگر قرار شد اختیار آن به دست امام باشد، دیگر نمی‌توانیم آن را به خصوص سادات اختصاص دهیم؛ و به همین جهت در آیه بعد از آیه فیء آمده: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ». مورد آیه فیء، اموال بنی النضیر است. گزارشات تاریخی که از تقسیم اموال بنی النضیر وارد شده، این است که رسول خدا(ص) این فیء و آنچه که از اموال بنی النضیر به دست آورد، بین مهاجرین و دو یا حداکثر سه نفر از انصار تقسیم کرد. به هر حال در این آیه، هیچ نشانه‌ای بر اینکه اختصاص به بنی هاشم و سادات داشته باشد، وجود ندارد. اگر در آیه فیء این چنین است، پس در آیه خمس نیز به جهت مماثلتی که گفته شد، همین خصوصیت هست.

اشکال سوم

مشهور و معروف بین فقها این است که زکات در نه چیز واجب است و خمس در هفت چیز. ولی علی رغم بیشتر بودن متعلقات زکات، به خاطر خصوصیتی که در آن متعلقات است، مقدار آن قابل مقایسه با مقدار خمس نیست. خمس در مسائل و اموری قرار داده شده که مقدار آن زیاد است؛ ارباح مکاسب مهم‌ترین محل درآمد خمس است که نوع مردم به آن اشتغال دارند. معادن و کنوز و غوص، این‌ها هم هست. علاوه بر کثرت اموالی که خمس به آن‌ها تعلق می‌گیرد، آن سهمی که به عنوان خمس در اموال قرار داده شده، یک پنجم است. اما در مورد زکات مقدار عشر است یا در برخی موارد تفاوت می‌کند. لذا در مجموع با ملاحظه دو جهت، یکی اینکه اموری که متعلق خمس قرار می‌گیرند، امور مهمه‌ای هستند که مقدار بیشتری از اموال را به خودشان اختصاص داده‌اند؛ ثانیاً سهمی که به عنوان یک پنجم و خمس در این اموال قرار داده می‌شود، در مجموع باعث می‌شود که مقدار خمس از مقدار زکات بیشتر باشد.

از طرف دیگر اگر بخواهیم مصارف خمس و زکات را لحاظ کنیم، فقرایی که زکات به آن‌ها می‌رسد [فقرای غیر سید] در مقایسه با این سه صنف که مسکین و یتیم و ابن السبیل از سادات هستند، اگر این‌ها از نظر کمیت با هم مقایسه شوند، قطعاً تعداد فقرا و مساکین غیر سید خیلی بیشتر است از فقرا و مساکین سید. آنگاه چطور می‌توان گفت خداوند متعال یک قانونی قرار داده که بخش بیشتری از اموال مردم که به عنوان یک حق ستانده می‌شود، به تعداد کمتری از مردم اختصاص پیدا کند. به نظر می‌رسد این یک حکم غیر عادلانه باشد؛ اگر چنین حکمی جعل و تشریح شده باشد، حداقل جای این سؤال را دارد که آیا این یک حکم عادلانه است؟

اشکال چهارم

اشکال چهارم که به نوعی با اشکال سوم مرتبط است، این است که بگوییم خمس فقط باید به سادات داده شود و دلیل آن هم این است که زکات از اوساخ اموال مردم است و نباید به دست سادات برسد. فقرای سید نباید از اوساخ اموال الناس استفاده کنند. این معنایش آن است که اگر غیر سادات از اوساخ اموال الناس بهره‌مند شوند اشکالی ندارد. این یک نوع طبقه بندی و امتیازات قومی و قبیله‌ای ایجاد می‌کند. در حالی که در قوانین و احکام اسلام و نیز در قرآن و روایات همیشه

با این امتیازات و با این برتری جویی‌ها مقابله شده است. به هر حال اگر این استدلال و این تعلیل بخواهد در این جا مبنا قرار گیرد، جای این شبهه و اشکال هست.

به علاوه اگر این از چرک‌های اموال مردم است، اساساً حاکم اسلامی چگونه می‌تواند این را اخذ می‌کند؟ اخذ اوساخ اموال الناس از ناحیه حاکم، با قرار دادن این اموال به عنوان اوساخ، قابل قبول و قابل جمع نیست. لذا نمی‌توانیم این اصناف ثلاثه را منحصر در سادات و بنی هاشم قرار دهیم.

اشکال پنجم

اشکال پنجم مهم‌ترین اشکال است. اشکالات چهارگانه قبلی به نوعی حتی می‌تواند تعمیم به بعضی از اصناف دیگر هم پیدا کند یا به نوعی قابل پاسخ است که اشاره اجمالی خواهیم داشت. ولی عمده اشکال پنجم است. اشکال پنجم در واقع وجود روایات معارض با این روایت است. ملاحظه کردید مشهور به روایاتی اخذ کرده‌اند که دلالت بر اختصاص اصناف ثلاثه به بنی هاشم و سادات دارد. اما در مقابل، روایاتی داریم که دلالت بر عمومیت می‌کند. چهار - پنج روایت هست که اساساً مثل آیه ظهور در عمومیت دارد. اگر در مقابل این روایات، آن روایات را داشته باشیم و آن‌ها نیز سنداً و دلالتاً خوب باشند، مسأله تعارض پیش می‌آید.

این اشکالات مجموعاً در مقابل نظر مشهور و به نظر مشهور ایراد شده است. این جا برخی از این اشکالات قابل پاسخ است و برخی هم شاید قابل پاسخ نباشد. لذا چه بسا بنابر مبنای خود مشهور، نتوانیم این اشکالات را حل کنیم؛ تأکیداً عرض می‌کنم که تارة می‌خواهیم به این اشکالات از منظر مشهور پاسخ دهیم و اخیری می‌خواهیم از منظر مبنای مختار پاسخ دهیم.

اگر گفتیم خمس باجمعه للإمام است، اصلاً زمینه‌ای برای این اشکالات باقی نمی‌ماند. یک وقت هم می‌خواهیم بر طبق مبنای خود مشهور پاسخ دهیم. در آن فرض واقعاً در یک مواردی این اشکالات قابل پاسخ نیست. من می‌خواهم عرض کنم که آن چه که الان در این اشکالات نسبت به مشهور بحث می‌کنیم و احیاناً ممکن است پاسخ‌هایی نسبت به این اشکالات طرح کنیم، این‌ها همه بر اساس مبنایی غیر از آن مبنایی است که اختیار کردیم. اگر در چهارچوب مبنا و نظر مشهور بخواهیم این را حل کنیم، بعضی از این‌ها قابل پاسخ است و بعضی هم شاید این چنین نباشد.

سؤال:

استاد: بحث بر سر جعل حکم و تشریح است. اینکه در خارج عمل می‌کنند یا نه. اگر همه عمل کنند نه تنها کفاف می‌دهد بلکه اضافه هم می‌آید.

«الحمد لله رب العالمین»